

بنام خدا

تبیین فلسفی جغرافیای سیاسی دریاها

از:

دکتر محمدرضا حافظنیا

استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه:

با نگاهی به تاریخ گذشته، ملاحظه می شود چیزی تحت عنوان جغرافیای سیاسی دریاها به عنوان یک رشته و یک شاخه که ادبیات علمی مدونی داشته باشد وجود ندارد، ولی از قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی مطالبی در حوزه حقوق بین‌الملل، یا قاعده‌گذاری در فضای دریایی وجود داشته است. این در حالی است که در حوزه جغرافیای سیاسی دریاها، کنش سیاسی نسبت به فضای دریاها از قدیم الایام توسط دولت‌ها وجود داشته است. برای مثال امور خاصی در حوزه جغرافیای سیاسی دریاها نظیر سلطه بر دریا، کنترل دریاها، نظریه‌های قدرت دریایی، کاربری دریا در حمل و نقل، تولید غذا و... وجود داشته است. اما ادبیاتی تحت عنوان «جغرافیای سیاسی دریاها» وجود نداشته است.

جغرافیای سیاسی دریاها به عنوان یک قلمرو معرفتی یا علمی در جغرافیای سیاسی محصول قرن بیستم است. چرا که جغرافیای سیاسی دریاها در این زمان موضوعیت پیدا کرد. البته خود رشته جغرافیای سیاسی تاریخی دیرینه دارد و به سه قرن پیش باز می گردد. باید توجه کرد که جغرافیای سیاسی به عنوان «علم کشور» آن گونه که در اواسط قرن ۱۸ پایه گذاری شده است، «خشکی محور» بوده است. بنابراین سازمان سیاسی فضا ابتدا در خشکی شکل گرفته است. تمامی سطوح سازمان سیاسی فضا خشکی پایه بوده اند و انسانها در خشکی قاره ها و جزایر زندگی می کرده اند. زیرا فضای خشکی امکان زیست برای انسان را مهیا می کرده است نه فضای آب. بنابراین در داخل آنها هیچ اجتماع انسانی شکل نگرفته است. تمام اجتماعات انسانی در طول تاریخ در خشکی شکل گرفته‌اند. البته باید گفت که این اجتماعات با آب سر و کار داشته اند ولی در پهنه آب نمی توانستند بطور مداوم زندگی کنند. پس پهنه های آبی محل شکل گیری سازه انسانی یا اجتماع انسانی نبوده است. چون سازه انسانی در آب شکل نگرفته، لزوماً سازه مدیریت سیاسی فضا نیز در آن شکل نگرفته است. پس کشور و دولت «دریا پایه» وجود نداشته است. هنگامی که علم جغرافیای سیاسی شکل گرفت موضوع محوری آن کشور یا State و به معنای واقعی کلمه خشکی محور (Land-Centric) بود. واژه ها و اصطلاحات کشور، حکومت، سازه حکومتی، سازه مدیریت سیاسی فضا، ملت، و ... همه اینها خشکی محور یا land-Centric بوده و هستند. بنابراین با آب دریا و اقیانوس سروکاری نداشته‌اند. در آب امکان این وجود نداشته که یکی از این مولفه‌ها شکل بگیرد. آب همیشه پیوست و منضم به کشور بوده است.

پس آب، ضمیمه کشور یا استیت تلقی می شده است و «موقعیت انضمامی» داشته است نه موقعیت ذاتی. چون کشور ذاتاً خشکی پایه بوده و هست و آب موقعیت انضمامی نسبت به استیت داشته و دارد. کشور به مثابه سازه ای خشکی پایه در طول تاریخ تکوین خود، همواره سعی کرده بر خشکی تسلط داشته باشد و نیازهای خودش را از خشکی بگیرد. یعنی نیاز به فضا و نیاز به منابع را از خشکی تامین کند. انسان نیاز به فضای زیست و منابع حیاتی را از خشکی تامین می کرده است.

در واقع چندان با دریا کاری نداشته است چون خشکی نیازهایش را برآورده می‌کرده و نیاز به فضای دیگری نداشته است. به عبارتی نه به آسمان کاری داشته و نه به دریا...

شکل‌گیری زمینه گرایش به دریا

اما بشر، دولت‌ها، حکومت‌ها، سازه‌های مدیریت سیاسی فضا با ازدیاد جمعیت نیاز به توسعه فضا پیدا کردند و کاربری‌های منابع و فضای زیستی زیاد شد و کم‌کم فضای خشکی به عنوان منبع محدود دچار «تنگنا» گردید. چه تنگنای فضای زیستی و چه تنگنای منابع حیاتی. اینجا بود که تنگنای فضا در قلمرو خشکی به عنوان فلسفه گرایش به فضاهای ماورای خشکی مطرح شد. بنابراین «تنگنای فضا و قلمرو در خشکی» دلیل اصلی و فلسفه گرایش سازه‌های انسانی، کشورها و دولت‌ها به سمت فضای ماورای خشکی بوده است. چه در جهت افقی و فضای آبی ماورای خشکی، و چه در سطح عمودی و فضای اتمسفریک.

به هر میزانی که یک کشور احساس کمبود فضا و منابع می‌کرد به سمت دریا و هوا می‌گرایید. پس فلسفه دریاگرایی کشورها و سازه‌های انسانی تنگی فضای زیست و منابعی که در بطن فضای جغرافیایی خشکی آنها نهفته بوده است می‌باشد (چه منابع زیرساختی و چه منابع روساختی یعنی بنیادهای زیستی).

در گذشته نیازهای حکومت‌ها، کشورها و سازه‌های انسانی، نیازهای ساده اولیه از دریا بود. مانند حمل و نقل، تامین ماهی و شیلات و آبیان؛ یعنی نیاز آنها در حد پهنه‌های کوچک آبی بود. انسانها و تمدن‌ها قدرت بر آمدن از پس مشکلات دریانوردی پهنه‌های آبی بزرگ مثل اقیانوس‌ها را نداشتند، و کشتی‌های قاره‌پیما و اقیانوس‌پیما را نیز در اختیار نداشتند. البته نیازی هم بدان نبود. کلاً نیاز آنها در حد ماهیگیری، تفریح، شنا و سفرهای بین ساحلی بود. حتی آنهایی که قاره‌ای حرکت می‌کردند مانند جاده ابریشم دریایی، چسبیده به ساحل بود، و هرگاه می‌دیدند دریا طوفانی هست بسرعت در کنار ساحل آرام می‌گرفتند. بنابراین در ابتدا تماس با دریا نیز در مجاورت ساحل بوده است و چندان به عمق و پهنه گسترده دریا ارتباط نداشتند.

قلمروسازی در پهنه‌های آبی و پیدایش حقوق بین الملل دریا

در قرون بعدی، بویژه از قرن پانزدهم میلادی، «قلمروسازی» در پهنه‌های آبی به صورت هدف اساسی کشورهای قدرتمند و توسعه طلب در آمد. دولت‌ها هنگامی که دچار تنگنای فضایی در خشکی شدند، در صدد قلمروسازی برآمدند و از خشکی به سمت پهنه‌های آبی رفتند و قلمروهایی برای خود ساختند و در نتیجه فضای آبی را به تملک و کنترل درآورده و حریم‌سازی کردند.

حریم‌سازی در قلمرو آب‌های دریایی و اقیانوسی به عنوان حریم‌های انضمامی به کشور (خشکی) پدیده جدیدی بود که منجر به شکل‌گیری جغرافیای سیاسی دریاها گردید. یعنی، جغرافیای سیاسی دریا با فلسفه تنگنای فضا در خشکی و الزام قلمروسازی در پهنه‌های آبی پدیدار شد. موازی با این روند تاریخی، موضوع تازه‌ای به نام حقوق بین‌الملل دریاها پدید آمد. دلیل شکل‌گیری این حقوق نیز آن بود که وقتی بازیگران در ابتدا وارد دریا شده و قلمروسازی می‌کردند، فضای دریایی بلامنازه بود، لیکن با گذشت زمان با مدعیان دیگری روبرو شدند، که عبارت بود از یک یا چند کشور همسایه مجاور یا مقابل. در اینجا بود که کشورها بر سر کنترل منابع شیلات، ترابری در آب، تامین امنیت، نظارت و کنترل بر فضاها و مکانهای آبی با یکدیگر تعارض و تضاد منافع پیدا می‌کردند.

به تدریج کشورها بر سر داشتن حریم قانونی در آب‌ها با همدیگر منافع متعارضی پیدا کردند و به دلیل تعارض در قلمروسازی با یکدیگر درگیر می‌شدند. این امر منجر به الزام قاعده‌گذاری یک جانبه یا چند جانبه در فضاهای آبی و پیدایش رشته‌ای با عنوان حقوق بین‌الملل دریاها شد. در واقع منازعات دریایی در رابطه با قلمروسازی کشورها، فلسفه تاسیس یا پیدایش حقوق بین‌الملل دریاها است. چون قلمروسازی توسط کشورها و بازیگران سیاسی، یک کنش ژئوپلیتیکی است، بنابراین تاسیس حقوق بین‌الملل دریاها فلسفه جغرافیای سیاسی داشت.

فلسفه شکل‌گیری جغرافیای سیاسی و حقوق بین‌الملل دریا

فلسفه جغرافیای سیاسی دریا، در واقع «تنگنای فضا در خشکی» و تمایل کشورها به قلمروسازی در فضاهای آبی ماوراء خشکی و کنترل و تصرف آنها بود. این کنش، منجر به تعامل و کشمکش بین کشورها و دولت‌های همسایه یا متقابل (همسایگان مجاور و مقابل) برای تملک و کنترل فضاها و ارزش‌های جغرافیایی در فضای آبی شد. این امر ضرورتی تحت عنوان قاعده‌گذاری برای کنترل مسالمت‌آمیز فضاها و ارزش‌های جغرافیایی دریایی و قلمروسازی در دریا و اقیانوس را مطرح کرد. بدین ترتیب جغرافیای سیاسی به عنوان فلسفه حقوق بین‌الملل دریاها نقش‌آفرینی کرد. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که جغرافیای سیاسی زیربنای حقوق بین‌الملل دریا را تشکیل می‌دهد. این موضوع در واقع تجلی و تحقق نظریه *مانوئل کانت* است که گفته بود: جغرافیای سیاسی زیر ساخت نظام‌های سیاسی و حقوقی است.

قاعده‌گذاری فراگیر و بین‌المللی در رابطه با دریاها پدیده‌ای است که در قرن بیستم میلادی انجام شد. تلاش‌ها برای تاسیس یک نظام حقوقی در دهه ۱۹۳۰ آغاز شد، که البته ناقص و ناکام بود. ولی در سال ۱۹۸۲ اولین سند جامع بین‌المللی قاعده‌گذاری برای قلمروسازی دریایی به تصویب رسید. یعنی جهان از سال ۱۹۸۲ به این سو دارای یک نظام نسبتاً جامع حقوق بین‌الملل در حوزه دریاها شد. بطوریکه ابعاد مختلف فضاهای آبی جهان در حوزه اقیانوس‌ها و سرشاخک‌های اقیانوسی (دریاهای باز و نیم بسته) را در بر می‌گیرد. ولی شامل حوزه دریاهای بسته و نظام رودخانه‌ها و آبهای داخلی کشورها نمی‌شود.

ولی جغرافیای سیاسی دریاها بلحاظ موضوعی علاوه بر اقیانوسها و دریاهای باز و نیم بسته که حقوق بین‌الملل دریاها به آن می‌پردازد، شامل دریاهای بسته و داخلی و تمامی پهنه‌های آبی ماکرو و میکرو می‌شود. بنابراین می‌توان گفت حوزه موضوعی جغرافیای سیاسی دریاها فراتر از قلمرو موضوعی حقوق بین‌الملل دریا است. اما این دو حوزه معرفتی در فرایند قلمروسازی کشورها همپوشانی زیادی با هم دارند.

زیرساخت جغرافیایی حقوق بین‌الملل دریا

حقوق بین‌الملل دریاها از دو زیرساخت و رکن جغرافیایی برخوردار است. نخست: تعریف و استانداردسازی عوارض جغرافیایی در محیط‌های دریایی. یعنی تا زمانیکه جغرافی‌دانان عوارض جغرافیایی را تعریف و استانداردسازی نکنند، حقوق‌دانها نمی‌توانند برای آنها نظام‌گذاری حقوقی یا قاعده‌گذاری کنند. مثلاً ابتدا باید یک تصویر فضایی از کف اقیانوس‌ها و مدل‌سازی ژئومورفولوژیک از کف اقیانوس‌ها توسط جغرافی‌دان‌ها ارائه شود، سپس متخصصین حقوق بین‌الملل می‌توانند آن را به لحاظ حقوقی فرموله نمایند. یعنی شیوه کنترل، کاربری و مدیریت آن را به صورت اجماعی تعریف کنند. پس یکی از بنیادهای اساسی حقوق بین‌الملل دریاها، تعریف و مدل‌سازی عوارض جغرافیایی بستر آب‌ها است.

دوم: کنش قلمروسازی بازیگران سیاسی در فضاهای دریایی و اقیانوسها می باشد که منجر به الگوهای تعارض و تعامل دینامیکی شده که خود در حوزه جغرافیای سیاسی تعریف و تبیین می شود، و به عنوان فلسفه و مبنای ضروری برای نظام گذاری حقوقی و تنظیم مناسبات کشورها و بازیگران سیاسی در فضاهای دریایی موضوعیت پیدا می کند.

این دو مورد عوامل اصلی و بنیادهای اساسی شکل گیری و حیات حقوق بین الملل دریاها هستند. البته جغرافیای سیاسی دریاها علاوه بر فرایند قلمروسازی و حریم سازی، سایر ابعاد و جنبه های سیاسی فضای دریایی را نیز مورد بحث قرار می دهد. که این امر وجه افتراق جغرافیای سیاسی دریاها با حقوق بین الملل دریاها می باشد. بنابراین به لحاظ فلسفی، جغرافیای سیاسی دریاها، ابعاد سیاسی پهنه های آبی جهان را مورد مطالعه قرار می دهد.

فرایند همکاری تخصصی در تدوین کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها

کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق بین الملل دریاها، در واقع فرموله کردن قواعد حقوقی برای عوارض و مقتضیات جغرافیایی در فضاهای دریایی و آبهای آزاد جهان است. در تدوین کنوانسیون بین المللی مزبور سه گروه تخصصی به شرح زیر نقش داشتند:

- ۱- جغرافیدانان: با تعریف مفاهیم، عوارض و مقتضیات جغرافیایی موضوع کنوانسیون، نقش زیربنایی را به عهده داشتند.
 - ۲- حقوقدانان: با تعریف و تدوین قواعد حقوقی درباره عوارض و مقتضیات جغرافیایی، نقش فنی و واسطه را به عهده داشتند.
 - ۳- سیاستمداران: به عنوان هیاتهای دیپلماتیک کشورها که در فرایند تدوین کنوانسیون حضور داشتند، و نیز نمایندگان پارلمانها که با تصویب آن در مجالس قانون گذاری (به نمایندگی از سوی ملتها و کشورهای خود) به حاصل کار جغرافیدانان و حقوقدانان شکل رسمی و قانونی دادند، نقش روبنایی و رسمی را ایفا نمودند.
- مدل شکل گیری، تدوین و رسمیت یابی کنوانسیون بین المللی حقوق دریاها به شرح زیر است:

